

درس سیصد و بیست و یکم: صوت ۳۳۷

کلام مرحوم خوئی و همدانی در باب استصحاب عدم

تذکیه و عدم میته (4)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در تعارض استصحابین و عدم قابلیت جمع بین آن دو بود؛ عرض شد که اشکال شده بر اینکه در صورت جریان استصحاب عدم میته با استصحاب عدم تذکیه مخالفت عملیه لازم می آید. جهتش هم این است که شارع میته را عبارت از **كُلُّ مَا هُوَ لَيْسَ بِمَذْكِيٍّ** قرار داده است و در مقابلش مذکّی عبارت از **مَا دُبِحَ شَرْعاً عَنْ طَرُقٍ شَرْعِيَّةٍ** است بنابراین ثالثی برای میته و مذکّی هم نمی شود فرض کرد. بنا بر اصل عدم میته حکم به طهارت و حلّیت اکل در اینجا می شود و با جریان عدم تذکیه حکم به حرمت می شود و بین حرمت و حلّیت تضاد است و قابل جمع نیستند، بنابراین چاره ای نیست از اینکه یا این دو اصل جاری نشوند و یا اینکه اگر جاری شدند تساقط می کنند و در صورت تساقط حکم به قاعده حلّ و قاعده طهارت و امثال ذلک است همان طوری که مرحوم محقق نراقی قائل به حلّ و طهارت در این مورد مشکوک شده اند.

جوابی که از این مطلب داده اند این است که تعارض بین جریان اصل عدم میته و اصل عدم تذکیه در صورتی است که مقصود از میته **كُلُّ مَا زُهِقَ رُوحُهُ بِغَيْرِ طَرِيقِ الشَّرْعِيَّةِ سِوَاءَ مَا تَعَنَّفَ أَنْفَهُ** و بدون جهت مباشر یا اینکه **مَا تَبَهَّجَتْ بِجَهْتٍ مُبَاشِرٍ وَلَكِنْ بِغَيْرِ جَهْتٍ شَرْعِيٍّ** باشد. اگر این طور باشد این تعارض بین دو اصل می شود و بالتّیجه تساقط لازم می آید.

لغویت ترتّب حکمین متماثلین در دو امر متلازم

مقصود از میته در آیه شریفه: ﴿حُرِّمَتْ عَلَى كُمُ الْإِمَى تَهُ﴾

و اشکال دیگری که در اینجا وارد می شود اشکال لغویت است که ترتّب حکمین متماثلین در دو امر متلازم لغو خواهد بود. زیرا همان طوری که در آیه شریفه دارد ﴿حُرِّمَتْ عَلَى كُمُ الْإِمَى تَهُ وَالْدَمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أَهْلُ لَغَى رَ اللَّهِ بِهِ وَآلَ مَنْ خَنَقَهُ وَآلَ مَوْ قُودَهُ وَآلَ مُتَرَدِّیَهُ وَالنَّطِیْحَهُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّى تَمَّ﴾ مقصود از میته **كُلُّ مَا لَمْ يُذَكَّ** است و منظور از **كُلُّ مَا لَمْ يُذَكَّ** عبارت از میته است بنابراین اگر شارع حکم به حرمت بر میته کند، حکم به حرمت بر غیر مذکّی لغو خواهد بود و اگر حکم حرمت را بر غیر مذکّی کرد و مقصود از غیر مذکّی میته است پس حکم به حرمت لغو خواهد بود چون در اینجا میته عبارت از همان غیر مذکّی است و غیر مذکّی هم عبارت از میته است پس چرا دوتا حکم در اینجا آورد؟! یک حکم حرمت را روی میته آورد و دوباره یک حکم حرمت را روی غیر مذکّی آورد یا روی این مقابله های خودش؟! بر شما میته حرام است و بر شما متردیه حرام است و بر شما منخنقه حرام است خب تمام اینها که میته هستند. اگر میته عبارت از **كُلُّ مَا زُهِقَ رُوحُهُ بِغَيْرِ سَبَبٍ شَرْعِيٍّ** است دیگر چرا احکام مماثل بر اقسام میته آورد؟!

می‌گفت: **حُرْمَتُ عَلَیْکُمُ الْمِیْتَه** و تمام شد! حالا این میته به هر جهت می‌خواهد باشد ﴿إِلَّا مَا ذُکِّیَ تُمْ﴾. بنابراین در اینجا این اشکال دیگر هم لازم می‌آید که منظور از میته در اینجا **کُلُّ مَا زُهِقَ رُوحُهُ** نیست حالا بنا بر اینکه مقصود از میته **کُلُّ مَا زُهِقَ رُوحُهُ** باشد، یعنی هر مورد و هر لحم و ذبیحه‌ای که به سبب شرعی نباشد، این عبارت از میته است، اگر به این کیفیت باشد یا ما باید برای رفع اشکال لغویت رفع ید بکنیم از ظاهر آن حکمی که مترتب بر میته است؛ یعنی در ﴿حُرْمَتُ عَلَیْکُمُ آلَ مَیِّتَةٍ﴾ باید بگوییم که این حرام مترتب بر میته نیست بلکه در این میته، حکم حرمت مترتب بر این نیست، گرچه در اینجا گفته شده که ﴿حُرْمَتُ عَلَیْکُمُ آلَ مَیِّتَةٍ﴾ اما در واقع مقصود از حرام فرض کنید که آن عدم جواز دخول در صلاة است، نه منظور حرمت اکل است.

اگر این تصرف را ما در این ظهور صدر آیه بکنیم، بنابراین جریان دو اصل این نتیجه را می‌دهد: با اصل عدم تذکیه حرمت ثابت می‌شود؛ یعنی **هَذَا مَوْرَدٌ غَیْرِ مَذْکُیٍّ** و اصل عدم تذکیه در این جاری می‌شود این حرمت می‌شود و با اصالت عدم میته طهارت ثابت می‌شود و این دو تا باهم قابل جمع هستند. یعنی با اصل عدم میته حکم به طهارت مورد و با اصل عدم تذکیه حکم به حرمت می‌کنیم! خب حرمت و طهارت باهم جمع می‌شوند و منافات ندارند. تریاک هم حرام است و هم طاهر است؛ می‌شود به آن دست زد ولی خوردنش حرام است. مال و ماء غصبی حرام است ولی طاهر است، هر چیزی که حرام است دلیل بر نجاست آن نیست، در اینجا هم لحم هم همین‌طور است که اکلش حرام است اما طاهر است یا جلود و امثال ذلک هم همین‌طور هستند و این اشکال ندارد.

یا اینکه ما باید رفع ید از ظاهر مذکّی بکنیم یعنی در آن تصرف کنیم. یعنی بگوییم که منظور از غیر مذکّی حرمت نیست بلکه منظور از غیر مذکّی حلیت است. بنابراین در اینجا مسئله چطور انجام می‌شود؟ حرمت مترتب بر میته است و در اینجا شکی نیست، منظور از غیر مذکّی غیر حلال است پس جریان دو اصل این نتیجه را می‌دهد: اصالت عدم میته، افاده طهارت را می‌کند که این طاهر است و حرام نیست چون حرمت مترتب بر میته است وقتی که اصل عدم میته جاری شد، عدم حرمت در اینجا جاری است که حلیت می‌شود. با اصل عدم تذکیه در اینجا عدم حلیت در اینجا جاری می‌شود و بین حلیت و عدم حلیت در اینجا تنافی است. بنابراین اگر ما از ظاهر صدر آیه رفع ید بکنیم، هردو اصل بدون تعارض جاری می‌شوند و اگر رفع ید از ظاهر ﴿مَا ذُکِّیَ تُمْ﴾ بکنیم در دو اصل تضاد و تعارض پیدا می‌شود و تساقط در اینجا می‌شود. آن وقت اینجا باید به قواعد حلّ و اینها مراجعه کرد همان‌طوری که فاضل نراقی به این قواعد در آنجا رجوع کردند.

فرق مردار با مرده در کلام مرحوم خوئی

مرحوم آقای خوئی می‌گویند که جواب از این مسئله این است که شارع در اینجا حکم میته را جدای از

آن معنای عرفی و معنای لغوی نکرده است. ما دو نوع داریم؛ یکی حیوانی است که **مات عن حتف أنفه** باشد و بدون سبب خارجی بیفتد و بمیرد که از آن در فارسی تعبیر به مردار می‌کنند. حیوان دیگری است که به واسطه سبب خارجی می‌میرد حالا آن سبب یا سببی باشد یا صاعقه‌ای باشد یا یهود و نصاری باشد یا مسلمانی باشد که متعمد بر عدم بسم الله یا بر عدم اتّجاه قبله و غیر از اسباب شرعی باشد، هرچه باشد بدون تذکیه این موت و زهاق در اینجا انجام شده است که از آن در فارسی تعبیر به مرده می‌شود. پس یک مردار داریم و یک مرده داریم؛ مردار به آن چیزی می‌گویند که خودش بمیرد، قلبش سخته کند یا سل بگیرد بمیرد سرطان بگیرد بیفتد بمیرد، حیوان‌ها سرطان هم می‌گیرند؟! خلاصه سبب خارجی ندارد، فقط سبب سماوی است. به این مردار می‌گویند اما مرده به آن می‌گویند که سبب خارجی مباشرت داشت یعنی جهت، جهت داخلی نبود.

بنابراین همان‌طوری که آیه هم دلالت بر همین مسئله می‌کند و می‌فرماید ﴿حُرِّمَتْ عَلَىَّ كُمُ آلِ مَيِّتَةٍ﴾ میتی در یک طرف قرار داده شد و سایر موارد زهاق روح هم در یک طرف دیگر قرار داده شد ﴿وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَآلٌ مِّنْ خَنْفَةٍ وَآلٌ مَّقُودَةٍ وَآلٌ مُّتَرَدِّيَةٍ وَآلٌ نَّطِيحَةٍ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَأَنْتُمْ تَسْتَقْسِمُونَ بِالْأَزْلَمِ﴾ این موارد دیگر که با خنق است و با ضرب است و با آلات دیگر و بدون ذبح شرعی و امثال ذلک است را شارع در مقابل با میتی قرار داد بنابراین میتی در اینجا به معنای مردار است نه به معنای مرده؛ یعنی میتی به معنای **ما زُهِقَ رُوحُهُ عن حتف أنفه** است نه **ما زُهِقَ رُوحُهُ إطلاقاً و ما غیر مذکّی**. چون اگر غیر مذکّی باشد همه اینها غیر مذکّی است و دیگر «واو» نمی‌خواهد؛ اگر قرار باشد همه غیر مذکّی داخل در میتی باشند خدا هم می‌گوید که ﴿حُرِّمَتْ عَلَىَّ كُمُ آلِ مَيِّتَةٍ... إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾.

بنابراین همان‌طوری که آیه صراحت دارد میتی در اینجا عبارت از همان معنای عرفی و معنای لغوی است. این یک طرف قضیه است ولی از طرف دیگر می‌بینیم که گرچه در اینجا میتی به این معناست ولی در لسان روایات و لسان ادله آن حکمی را که بر میتی مترتب شده است آن حکم بر میتی، حکم نجاست است یعنی ما ادله نداریم که بر عنوان غیر مذکّی حکم نجس شده باشد. بر عنوان میتی حکم به نجاست شده، نه بر عنوان غیر مذکّی. روایت در مقام اثبات، دلالت بر ترتب نجاست در میتی به عنوان میتی می‌کند. حالا شارع حکم به حلیت و طهارت را مترتب بر تذکیه کرده است و سایر موارد را ملحق به میتی کرده است تنزیلاً، نه حقیقتاً؛ یعنی متردیه و منخنقه و امثال ذلک را حکم به میتی کرده و گفته که **هذا میتة تنزیلاً و لا ثالث لهما عند الشارع** در حالی که عند العرف ثالث وجود دارد، ثالث چیست؟ اول میتی که **ما زُهِقَ رُوحُهُ عن حتف أنفه**، دوم **ما زُهِقَ رُوحُهُ بسبب غیر شرعی سوم ما زُهِقَ رُوحُهُ عن سبب شرعی و هو مذکّی**.

پس سه قسم داریم؛ یکی میتی داریم به همین میتی عادی که در فارسی به آن مردار می‌گویند. یک میتی

داریم که عبارت از آن سبب خارجی غیر از خودش که سماوی باشد، قسم سوم هم که مقابل این دوتا است که عبارت از مذکّی است. بنابراین در صورتی که شک کنیم در اینکه آیا این میته واقعی هست یا میته عرفی یا میته‌ای است بر لسان شارع، اصل عدم تذکیه نمی‌تواند یکی از این دو مورد را منجزاً اثبات کند **إِلَّا عَلَى الْقَوْلِ بِالْأَصْلِ الْمَثْبُتِ**. وقتی که ما اصالت عدم تذکیه جاری می‌کنیم فقط حکم می‌کند: **هَذَا لَيْسَ بِمَذْكِيٍّ**، همین. اما آیا عنوان میته عرفی بر این بار است یا عنوان میته به معنای میته قسم دوم بر این بار است؟ هر کدام از اینها بخواهد با اصل عدم تذکیه ثابت بشود اصل مثبت می‌شود.

پس آن مقدار که اصالت عدم تذکیه در مانحن‌فیه جاری است آن مقدار حکایت از اثبات حرمت می‌کند، چرا؟ چون حرمت از آثار اولیه عدم تذکیه است؛ بر اصل عدم تذکیه حرمت بار است، این حرام است، این مقدار را اصل عدم تذکیه ثابت کرد. سر اصل عدم میته می‌آییم؛ اصل این است که این میته به غیر سبب شرعی نبود، با این عدم میته نمی‌توانیم ثابت بکنیم که این با سبب شرعی بود، این را نمی‌توانیم از این طرف ثابت کنیم. بلکه همین قدر با عدم میته آن حکمی را که بلاواسطه مترتب بر عدم میته است همان را بار می‌کنیم، آن حکم بر عدم میته طهارت است؛ طهارت مترتب بر میته است پس با عدم میته حکم به طهارت می‌شود کرد یعنی نجس نیست. بنابراین در اینجا بین این دو مخالفتی وجود ندارد. با اصل عدم تذکیه حکم به حرمت و با اصل عدم میته حکم به طهارت می‌شود که **يَتَفَقَهُنَّ وَ لَا يَتَخَالَفَانَّ**.

بعد ایشان می‌گویند که ممکن است یکی بگوید که اصل نجاست مترتب بر عدم تذکیه است یعنی شارع بر عدم تذکیه حکم نجاست کرد پس با استصحاب عدم نجاست حکم به نجاست می‌شود کرد. ایشان می‌گویند که نه. اولاً اینکه این نجاست حکم شده بر میته نه بر عدم تذکیه؛ در لسان روایات نجاست را مترتب بر غیر مذکّی نکردند بلکه نجاست را مترتب بر میته کردند. ثانیاً اگر بخواهیم با استصحاب عدم تذکیه حکم به نجاست بکنیم متفرّع بر این است که متیقناً اول بدانیم که نجاست مترتب بر غیر مذکّی است و **أَلَيْ لَنَا بِإِثْبَاتِهِ**. بنابراین ولو استصحاب عدم تذکیه در اینجا می‌شود کرد ولی در اینجا حکم به نجاست نمی‌شود کرد. این بیان ایشان است.

حالا قبل از اینکه وارد مسئله دیگر بشویم چون از این بحث خیلی نمانده است، نسبت به مطالبی که ذکر شد **فیه ما فیه مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ**؛ با توجه به مبانی که ما داریم، رفقا موارد ضعف و تأمل را در مطالبی که عرض شد طبعاً متوجه شدند.

مسئله اول در این مطالبی که گفته شد، اینکه جریان اصل میته از اول محل تأمل است، به همان جهتی که کراراً دو سه مرتبه عرض کردیم که اگر منظور از عدم میته، عدم زهاق روح است مطلقاً که خب این خلاف وجدان است چون این الآن مرده است. اگر منظور **بِسَبَبٍ غَيْرِ شَرَعِي** است تعارض می‌کند چون سبب غیر

شرعی امر وجودی و ثبوتی است و در قبال این امر وجودی و ثبوتی امر وجودی و ثبوتی دیگر است که عبارت از سبب شرعی است پس استصحاب عدم سبب غیر شرعی با استصحاب عدم سبب شرعی معارضه می کند و هر دو تساقط می کنند. اگر مقصود استصحاب عدم زهاق روح **مِن غَیْرِ مَبَاشِرٍ** است خب این هم مشخص است و اصلاً نیاز به استصحاب نداریم چون ما می دانیم این حیواناتی که از بلاد کفر آمدند همه در مسلخ و اینها ذبح شدند، نیاز به استصحاب نداریم که اثبات بکنیم بر اینکه این سبب، سبب شرعی است. **خب مِّنْ أَصْلِهِ** اصل استصحاب در اینجا متنفی است.

حالا بفرض که ما این استصحاب را کردیم؛ ما ثابت کردیم که این حیوان در اینجا سبب مباشر داشته است خب چه چیزی برای ما ثابت می شود؟! این حیوانی است که در اینجا سبب مباشر داشته است سبب مباشرش هم یا غیر مسلمان است و یا غیر اسباب شرعی است، نهایت این استصحاب چیست؟! نهایت این استصحاب این است که ثابت می کند که این حیوان حیوانی است که به سبب مباشر بدون اسباب شرعی در اینجا زهاق روح شده است، خیلی خب این ثابت شد - این را که خودمان هم می دانیم و نیاز به استصحاب اصلاً نداریم - حالا بر این چه مترتب می شود؟! این حیوان غیر مذکّی می شود، حیوان غیر مذکّی هم از ناحیه شرع حکم میته دارد، مگر خود شما نمی گوید که شرع دو قسم بیشتر برای مانحن فیه جعل نکرده است؟! **إِمَّا مَذْکُیٌّ وَ إِمَّا مِیْتَهٌ؟! حالا اسم غیر مذکّی را میته گذاشته پس با استصحاب عدم تذکیه در اینجا قطعاً شق دوم ثابت است نه اینکه اینجا اصل مثبت است!** چون شارع اعتباراً در وعاء خودش در اینجا گفته که **الْحِیْوَانُ عَلٰی قَسْمَیْنِ؛ إِمَّا زُهَقَ بِسَبَبٍ شَرْعِیٍّ فَهُوَ مَذْکُیٌّ وَ إِمَّا لَمْ یَزُهَقْ بِسَبَبٍ شَرْعِیٍّ فَهُوَ مِیْتَهٌ** و گفته که **غَیْرِ مَذْکُیٍّ فَهُوَ مِیْتَهٌ**، بنابراین در اینجا این میته ای که هست ما می دانیم و با چشم خودمان داریم می بینیم دیگر چرا استصحاب کنیم؟! اصلاً با چشم داریم می بینیم که یهودی دارد ذبح می کند - بنا بر آن فرضی که ذبیحه یهودی را چون تسمیه در آن دارد حلال می دانیم - حالا بنا بر فتوای به حرمت ذبیحه یهودی، یا اصلاً غیر یهودی مثل ذبیحه گبر عابد اصنام یا کافر یا هرچه که حرام است بسیار خب اصلاً ما داریم با چشم می بینیم، دیگر چرا استصحاب کنیم؟! جای استصحاب نیست. حالا که این شخص این را ذبح کرده آیا شارع حکم به میته می کند یا نمی کند؟! دیگر چرا قضیه را می پیچانید؟! شارع حکم به میته می کند؛ می گوید: **هَذَا حَرَامٌ نَجَسٌ**.

ما در اینجا نیاز به استصحاب نداریم که شما این قدر دارید استصحاب می کنید و جمع بین استصحابین می کنید و تعارض استصحابین را می خواهید برطرف کنید. اصلاً ما با چشممان داریم می بینیم که عابد اصنام دارد گوسفند را ذبح می کند، خب قطعاً این میته است دیگر نیاز به دلیل ندارد. چون شارع می گوید که یا مذکّی یا میته، پس در اینجا اصل، اصل مثبت نیست تا با اصل عدم تذکیه اثبات میته بشود و اثبات میته بشود اصل مثبت، نه! چون دو قسم بیشتر نیست؛ **إِمَّا مَذْکُیٌّ وَ إِمَّا غَیْرِ مَذْکُیٍّ سِوَا أَطْلُقَ عَلَیْهِ عِنْوَانُ الْمِیْتَهَةِ أَوْ أَطْلُقَ**

علیه عنوان غیر المذکّی هر دو مسئله واحد است. این اشکال دیگری بود که بر این مبنا وارد است.

فرق حقیقی مردار با مرده

اشکال دیگری که هست این هست که در مورد میتة گفتند که منظور از مردار آن است که خودش تنهایی بمیرد و منظور از **ما زُهِقَ رُوحُهُ بِسَبَبِ شَرَعِي** مرده است این هم از نظر لغوی اشتباه است. مردار به آن میتة‌ای گفته می‌شود که مدتی از زمان زهاق روح گذشته باشد یعنی فرض کنید که لاشه‌ای روی زمین بیفتد و از زمان او بگذرد مثلاً بعد از پانزده روز به آن مردار می‌گویند لاشه می‌گویند، نه اینکه به همین علل سماوی و داخلی و بدون سبب مباشر خارجی انجام گرفته باشد. اصطلاح مردار به این می‌گویند که از زمان زهاق روح گذشته باشد و اصطلاح مرده به آن می‌گویند که نگذشته باشد. لذا اگر شخصی را کشته باشند و جنازه‌اش افتاده باشد می‌گویند که بیا برو این مرده را ببین، نمی‌گویند که برو مردار را ببین. مرده یعنی ابتدای مرگ اما همین اگر بیست روزی بگذرد و کم‌کم جنازه از حالت طبیعی خارج بشود، آن وقت به همین هم مردار می‌گویند، اطلاق مردار و مرده در مانحن‌فیه نیست. این اصلاً موردش فرق می‌کند و اشتباه است که در اینجا بیان شده و این مسئله از موارد استعمال روشن می‌شود.

اشکال دیگری که در اینجا هست این است که گفته‌اند برای رفع تناقض بین استصحابین باید از ظاهر میتة رفع ید کنیم. وقتی که صریح آیه **﴿حُرْمَتٌ﴾** را مترتب بر میتة کرده است شما به چه دلیلی دارید رفع ید از ظاهر می‌کنید؟! ظاهر نص است چشمت را باز کن! خود آیه دارد می‌گوید که **﴿حُرْمَتٌ عَلَىٰ كُمْ آلَ مَيْمَنَةٍ﴾** معنی **﴿حُرْمَتٌ﴾** که معنای طهارت نیست! **﴿حُرْمَتٌ﴾** یعنی [در مورد] خوردن دیگر، این دیگر ظاهر نیست، این نص است و از ظاهرش نمی‌شود صرف نظر کرد به خاطر اینکه استصحاب شما درست دریابید! برو فکری برای استصحاب خود بکن، چرا آیه را داری خراب می‌کنی؟! آیه دارد می‌گوید که **﴿حُرْمَتٌ عَلَىٰ كُمْ آلَ مَيْمَنَةٍ﴾** میتة بر شما حرام است از این نمی‌توانیم رفع ید بکنیم.

اشکالی که در اینجا هست که آن اشکال درست و صحیح است و باید به آن پاسخ داد، همان اشکال لغویت در جعل حکم مماثل است، آن را باید جواب داد که وقتی **﴿حُرْمَتٌ﴾** در آیه بر میتة آمده، چطور این **﴿حُرْمَتٌ﴾** در سایر مواردی که جزو میتة است آمده؟!

این اشکال را باید به این نحو جواب داد؛ **﴿حُرْمَتٌ﴾** در ابتدای تشریع است، نه در انتهای تشریع، آن میتة همان‌طوری که گفته شد در لسان عرف به آن چیزی گفته می‌شود که خودش بمیرد و آیه در اینجا چون هنوز شرع وضع نشده و قوانین نیامده این میتة را در معنای خودش استعمال کرده و درمقابل این میتة موارد دیگری را آورده است مثل **﴿آلٍ مِّنْ خَنْقَةٍ﴾** و **﴿مَا أَكَلَ السَّيِّعُ﴾** و امثال ذلک را آورده است ولی بحث ما در استصحاب عدم میتة در زمان شرع است، نه در ابتدای آیه، آیه هنوز قبل شرع را دارد می‌گوید؛ می‌گوید که

آن میته‌ای که متعارف بین شماست این ﴿آلَ مَیِّتَةٍ﴾، ﴿آلَ مَنْ خَنَقَةٍ﴾، ﴿آلَ مُتَرَدِّیَةٍ﴾ و ﴿وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ﴾ همه اینها حکم ﴿حُرْمَتِ﴾ بر آنها بار می‌شود ولی در لسان شرع با توجه به روایاتی که - آن‌هم روایات متکثره - حرمت را به غیر مذکّی مترتب کرده و **جَعَلَ قَسْمَیْنِ إِمَّا مَذْکُیٍّ وَّ إِمَّا مِیْتَةٍ** که غیر مذکّی همان میته است حالا ما باید مسئله استصحاب عدم میته را در ظرف شرع در نظر بگیریم نه هنگام نزول آیه. یعنی الآن در ظرف شرع، با وجود روایات که میته را برای مردم و برای مسلمین، غیر مذکّی معرفی کرده، حالا در این ظرف میته به چه اطلاق می‌شود؟ آیا به همان معنای عرفی اطلاق می‌شود یا به معنای متشرعه؟ به معنای متشرعه اطلاق می‌شود. ما دیگر سه نوع نداریم. یا مذکّی داریم یا غیر مذکّی و دلیل بر این مسئله صریح روایاتی است که این صریح روایات آن ﴿وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ﴾ را میته می‌شمارند و یا اینکه اجزایی که از حیوان به واسطه حبال و شبائک قطع بشود میته می‌شمارند و به صریح روایات میته است درحالی که به سبب خارجی این قطع عضو در اینجا پیدا شده است

از حضرت صادق سؤال می‌کند که ما در جبال هستیم و در این گله اغنام این الیتین‌ها را قطع می‌کنیم حضرت می‌فرماید نجس است چون از حیوان حی اینها قطع شده است. درحالی که این سبب، سبب خارجی است و این حکم به میته کردن امام علیه‌السلام به خاطر این است که در عرف شرع **بِکُلِّ مَا غَیْرَ مَذْکُیٍّ أَطْلُقُ** **عنوان الميته**، بنابراین ما دیگر در ظرف شرع دو نوع میته نداریم تا اینکه بخواهیم قسم ثالثی درست کنیم.

پس از محصل ما ذکرنا این مسئله به دست آمد که حق با مرحوم شیخ انصاری است که ایشان همان‌طوری که استفاده کردند میته در شرع عبارت از غیر مذکّی است و استصحاب عدم مذکّی اثبات میته می‌کند بدون اصل مثبت و اصلاً استصحاب عدم میته جاری نیست و جایی برای استصحاب عدم میته هم وجود ندارد. تلمیذ: ... اصطلاح متشرعه حالا یا ابتدا یا وسط یا انتها ...، به هر حال شرع وقتی دارد حکم را می‌برد روی یک موضوعی که خودش الآن می‌خواهد برای این موضوع تعریف داشته باشد ... حالا قبل از اینکه شرع بیاید میته یک معنایی داشته حالا می‌آید روی این موضوعی که خودش می‌خواهد حکم رویش بار کند، یک معنای دیگری بار می‌کند یا معنایی که قبل از این داشته را بار می‌کند، و نمی‌توانیم بگوییم که چون ابتدای شرع بوده، شرع می‌خواسته روی این موضوع حکم دیگر بدهد بلکه روی همان معنای قبل از شرع آمده این حکم را آورده است.

استاد: نه ببینید ما این را می‌خواهیم بگوییم که الآن در چه زمانی هستیم و با چه نگرشی داریم به این موضوع نگاه می‌کنیم. آیا الآن ما در زمان اول شرع هستیم بدون روایات امام صادق و امام باقر علیهما‌السلام؟ البته من به خاطر تطویل متعرض بعضی از مسائل دیگر نشدم همان‌طوری که تقریر شد [به چیزی که] عقلاء حکم به حلیت بکنند، به آن مذکّی می‌گویند، نه حالا ما به آن کاری نداریم. ما الآن دو زمان داریم؛ یک زمان

ابتدای نزول آیه که میته در عرف عبارت از **ما زُهِقَ رَوْحُهُ عَنْ حَتَفِ أَنْفِهِ** است به این در اصطلاح عرف میته می گویند شارع هم که دارد با مردم صحبت می کند، همین عرفیات و همین موضوعات عرفی را به کار می گیرد. حالا در آن زمان این مطلبی که شما می گوید درست است. یعنی در آن زمان شرع، اگر فرض کنید که بیایند بگویند که میته در شرع برای غیر مذکّی اصطلاح شده است می گوئیم که نه آقاجان اینجا در آیه میته را درقبال سایر موارد قرار داده است بنابراین میته به معنای عرفی است و سایر موارد هم به معنای عرفی است. پس ما برای میته دو شق داریم؛ یک شق میته **مات عَنْ حَتَفِ أَنْفِهِ** یک میته ای که از سبب خارجی باشد یکی هم مذکّی پس سه مسئله داریم؛ دو نوع میته داریم و یکی هم درمقابل، مذکّی داریم ولی الآن ما بعد از ۱۴۰۰ داریم راجع به این قضیه صحبت می کنیم. یعنی بعد از اینکه آیه آمد، بعد از اینکه پیغمبر ۲۳ سال در میان مردم بود، بعد از اینکه امام صادق و امام باقر آمدند، بعد از ۲۵۰ سال از زمان ائمه علیهم السلام میته اصطلاحاً به غیر مذکّی اطلاق شده است. الآن ما چه کار کنیم؟! الآن که میته غیر مذکّی است و یک حیوانی هم جلوی ما هست، آیا ما می توانیم استصحاب عدم میته جاری کنیم و بگوئیم که چون در آیه اطلاق عدم میته آمده ...، آن آیه ابتدای شرع و ابتدای حکم را بیان کرده است ولی وقتی که شارع الآن در اینجا گفته که در زمان امام رضا مسئله تمام شد **إِمَّا مَذْكَئٍ وَ إِمَّا مَيْتَةٍ** حالا این میته **مات عَنْ حَتَفِ أَنْفِهِ** یا **مات بِسَبَبٍ غَيْرِ شَرْعِي** خب هردوی آنها میته است. وقتی که این طور است اگر ائمه بگویند که میته، منظور از اطلاق میته در لسان ائمه چیست؟! غیر مذکّی است. در زمان ائمه بر غیر مذکّی نجس گفتند، شما می گوئید که در روایات بر غیر مذکّی نجس اطلاق نمی شود، ما می گوئیم که می شود به خاطر اینکه ائمه می گویند که **إِمَّا مَذْكَئٍ وَ إِمَّا غَيْرِ مَذْكَئٍ** ...

اللهم صل على محمد وآل محمد